



بسم الله الرحمن الرحيم

شیخ اعظم انصاری (ره) در اول کتاب بیع از مصباح نقل کردند که بیع مبادله مال بمال می باشد و دیگر عبارت تملیک و تملک را در تعریفشان أخذ نکردند ولی بعد از اینکه کلماتی از فقها در تعریف بیع را ذکر کردند فرمودند: « فالأولی تعریفه بأنه إنشاء تملیک عین بمال ». عرض کردیم که محشین و مقررین مکاسب و کسانی که در بیع بحث کرده اند به این تعریف شیخ اشکال کرده اند و گفته اند که أخذ تملیک و تملک در تعریف بیع باعث می شود که تعریف ما جامع افراد و مانع اغیار نباشد زیرا در بسیاری از جاها تملیک و تملک در بیع وجود ندارد ولی بیع محقق شده پس أخذ این قید تعریف را از جامع افراد و مانع اغیار بودن می اندازد لذا همان تعریف اول (مبادله مال بمال) بهتر از این تعریف است زیرا در آن تملیک و تملک نبود خلاصه در اینجا اختلاف علی فرقتین؛ عده ای مثل امام (ره) و آقای خوئی و برخی دیگر فرمودند که تعریف شیخ به خاطر أخذ تملیک و تملک اشکال دارد و عده دیگری گفتند که تعریف شیخ درست است و اشکالی ندارد.

عرض بنده این است که بله اشکال به تعریف شیخ وارد است زیرا مواردی در بیع داریم که بیع شرعاً بواسطه نصوص و فتاوی محقق است اما تملیک و تملک در بین نیست من جمله: « اشتراء آلات مسجد من الزکاة » توسط حاکم شرع در صورتی که مالک اصلی زکاة خداوند است بنابراین در اینجا با اینکه حاکم شرع مالک نیست و تملیکی وجود ندارد ولی متصدی خریدن می شود و از مال زکوی آلتی برای مسجد می خرد و از آن طرف خود آلات مسجد که می خرد نیز مال خداوند است و قابل تملیک نیست بنابراین درست است که در اینجا تملیک و تملکی در کار نیست ولی شکی در صحت این معامله نیست پس از این مورد نیز وسعت معنای بیع فهمیده می شود.

دیروز عرض کردیم که بیع: « تبدیل اضافه باضافة » می باشد مسلماً کسی که ثمن را می دهد ارتباط و اضافه و نسبتی با این ثمن دارد و در مقابل کسی که ثمن را می دهد نیز یک نسبت و ارتباط و اضافه ای با آن دارد پس همانطور که حضرت امام (ره) نیز فرموده اند بیع در واقع تبدیل اضافه با اضافه دیگر می باشد البته اضافه ها مختلف اند گاهی شخص مالک است و اضافه دارد ولی گاهی مالک نیست ولی خداوند به

او اختیار داده است خلاصه اینکه اگر انسان بخواهد چیزی را که در اختیارش است بدهد و به جایش چیزی را که در اختیار دیگری است بگیرد این دادو ستد و تبدیل اضافه را بیع می گویند آنوقت چرا ما باید لفظ تملیک و تملک را در بیع أخذ کنیم که بعداً در توجیه آن بمانیم؟.

مورد دوم: « اشتراء عبد تحت الشدة من الزکاة » می باشد، در روایات ما ذکر شده که اگر بنده ای تحت الشدة در نزد اربابش باشد می توانیم از زکاة بدهیم و آن را آزاد کنیم در حالی که مالک ثمن که از زکاة است خداوند می باشد ولی شارع مقدس این ارتباط را برای ما قرار داده تا بتوانیم اینچنین معامله ای را انجام بدهیم حالا یا حاکم شرع و یا عدول از مؤمنین که ولایت دارند متصدی انجام این کار می شوند و این معامله صحیح است و اشکالی ندارد.

سوم: « بیع العبد من ینعتق علیه » کسی که پدر و مادرش عبد هستند می تواند آنها را بخرد و به محض خریدن آزاد می شوند یعنی فرزند بالینکه نمی تواند آنها را تملیک کند ولی معامله اش صحیح است پس این مورد هم با اینکه تملیک و تملکی در آن نیست بیع است و صحیح می باشد که در جلسات قبل نیز مفصلاً درباره این مورد بحث کردیم.

چهارم: « بیع سهم سبیل الله من الزکاة و صرف ثمنه فی سبیل الله » این مورد را آقای خوئی ذکر کرده یعنی اینکه از سهم سبیل الله زکاة چیزی را بخرد و بعد فی سبیل الله مصرف کند ما از سهم سبیل الله زکاة خیلی چیزها می توانیم بخریم زیرا سبیل الله معنای بسیار عامی دارد یعنی هر کاری که در آن انسان بتواند برای خدا گام بردارد مثلاً در جنگها می توان از سهم سبیل الله زکاة آلات و تجهیزات جنگی خرید بنابراین در این مورد نیز با اینکه تملیک و تملکی وجود ندارد (زیرا مالک زکاة خداست) و هیچکدام از بایع و مشتری مالک ثمن و مثن نیستند ولی بیع در چنین موردی صحیح است.

مورد پنجم: « بیع نماء عین موقوفه فی سبیل الله » ما دو جور وقف داریم؛ وقف عام و وقف خاص، در وقف خاص می توان گفت که موقوف علیه مالک است اما در وقف عام فقط مالک خداست ولی باز گفته شده که بیع وقف عام توسط حاکم شرع در صورتی که بقائش مؤدی به خرابش باشد صحیح است و اشکالی ندارد و در دوجا این بحث بیع وقف مطرح شده؛ اول در جلد ۲۲ جواهر ۴۳ جلدی ص ۳۵۷ و دوم در در جلد ۱۳ مفتاح الکرامه ص ۱۱ تا ص ۲۴، بنابراین با توجه به این موارد پنجگانه ای که نصوص و فتاوی دلالت بر بیع بودن آنها داشتند ما نمی توانیم تملیک و تملک را در مفهوم بیع أخذ

گرفتند پس مثنی داخل ملک کسانی که ثمن را داده بودند شد و حتی ایشان می فرمایند که اهل لغت نیز همین را می گویند .

بعضی ها گفته اند که اگر کسی به خَبَّاز یا یَزَّاز پولی بدهد تا آنها به صورت رایگان نان و پارچه به دیگران بدهند این موارد بیع به حساب نمی آیند مگر اینکه پول را به خَبَّاز بدهد و آن هم نان را داخل ملکش کند و بعد او خَبَّاز را وکیل کند تا اینکه نان را به دست فقرا بدهد ، آقای خوئی در اینجا فرموده اند که اگر وکالت درست شود بیع در این مورد صحیح خواهد بود و إلا در بیع لازم است که ثمن داخل ملک کسی شود که مثنی از ملکش خارج شده مگر اینکه بگوئیم این مورد یک نوع صلح یا هبه می باشد مثلاً من پولم را به شما بدهم و شما از طرف من آن را به دیگران هبه کنید بنابراین ما باید ببینیم که آیا در مفهوم بیع معتبر است که حتماً معوض داخل ملک کسی شود که عوض از ملکش خارج شده یا نه؟

خوب و اما بنده عرض می کنم که ظاهراً فرمایش آقای خوئی درست است و ما این قید را در فرمایشات دیگران ندیدیم ، پس عرفاً باید معوض در ملک کسی داخل شود که عوض از ملکش خارج شده به عبارت دیگر هرکسی که چیزی از دست می دهد (هرچیزی که می خواهد باشد که ما در آن وسعت قائلیم) باید یک چیزی برای آن شخص در مقابل آن قرار بگیرد یعنی این قید در مفهوم بیع با همان وسعتی که عرض کردیم أخذ شده و معتبر می باشد .

خوب و اما دیروز بنده یک قضیه ای از کتاب تاریخ سیاسی تشیع تألیف آقای روح الله حسینیان درباره تحریم تنباکو عرض کردم که اشتهاً به جای ۱۲ هزار کیسه توتون و تنباکو گفتم ۱۲ هزار تن که امروز کلامم را اصلاح می کنم و عرض می کنم که آن تاجر بزرگ ۱۲ هزار کیسه از تنباکو و توتون را به خدا فروخت و به آتش کشید ، بقیه بحث بماند برای جلسه بعد انشاءالله ...

و الحمد لله رب العالمین اولاً و آخراً و صلی الله علی

محمد و آله الطاهرین

کنیم زیرا در این صورت دائره بیع بسیار ضعیف خواهد شد و دیگر تعریف ما جامع افراد و مانع اغیار نخواهد بود لذا تعریف شیخ و من تبعه صحیح نمی باشد بلکه همانطور که قبلاً عرض کردیم با توجه به آیات قرآن و روایات و استعمالات عرفی و استعمال اهل لغت بیع دارای معنای بسیار وسیعی می باشد یعنی ؛ تبدیل اضافتین که خود این اضافه نیز شکلهای مختلفی دارد ، این تتمه بحث جلسات قبل بود که به عرضتان رسید .

مطلب دیگر این است که حضرت امام (ره) در ص ۱۴ از کتاب البیعیان (ما از امام (ره) سه کتاب البیع داریم ؛ یکی تقریرات خود امام (ره) است و دیگر تقریرات شیخ محمد حسن قدیری است و دیگر تقریرات محمد صادق صدر است) فرموده اند : « إن أحسن التعاریف فی البیع ما ذکره المصباح بأنّه مبادلة مال بمال » این کلام امام (ره) را ما قبول نکردیم و گفتیم که با توجه به استعمالات قرآن و روایاتمان و استعمالات عرفی و استعمالات اهل لغت بیع اوسع از ما ذکره المصباح می باشد یعنی همان معنایی که قاموس ذکر کرده (کسی چیزی را که در اختیار دارد از دست بدهد و چیزی را جایگزین آن کند) و حتی در لغتنامه دهخدا که لغتنامه فارسی است نیز بیع به مطلق خرید و فرش که بسیار معنای عامی است تعریف شده لذا اگر بیع را منحصر در مبادله مال با مال بدانیم باز تعریف ما جامع افراد و مانع اغیار نخواهد بود بنابراین بیع دارای معنای عامی می باشد و ما نیز در اینجا به این کلام امام (ره) که فرمودند أحسن التعاریف تعریف مصباح است اشکال کرده ایم .

مطلب دیگر که قبلاً نیز به آن اشاره کردیم این است که آقای خوئی در جلد ۲ مصباح الفقه ص ۲۵ فرموده اند در بیع معتبر است که عوض در ملک من خرج المعوض عن ملکه العوض داخل شود و در غیر این صورت بیع محقق نخواهد شد در حالی که ما مواردی را سراغ داریم که اینچنین نیست مثل اینکه شما پولی به نانوائی بدهید و بگوئید که امروز نان رایگان به مردم بده خوب در این صورت ثمن را شما داه اید ولی مثنی داخل ملک دیگران می شود و این کار خیلی معمول و متعارف می باشد مثلاً فرض کنید به مناسبت ۱۵ خرداد عده ای به قم آمده اند شما پولی به کسی می دهید تا شربتی تهیه کند و به آنها بدهد خوب در این صورت نیز پول را شما داده اید ولی شربت که معوض است داخل ملک دیگران می شود ، بعد ایشان به سراغ آیات قرآن کریم رفته اند و فرموده اند که آیات قرآن نیز همین که ما می گوئیم را اقتضاء می کند مثل این آیه : « و شروه بثمانٍ بخرسٍ دراهم معدودة » برادران یوسف او را به ثمن بخرس فروختند و آن کاروانیان که پول داده بودند یوسف را تحویل